

روزی دو مرد جوان نزد استادی آمدند و از او پرسیدند: فاصله بین دچار يك مشکل شدن تا راه حل یافتن برای حل مشکل چقدر است؟

استاد اندکی تامل کرد و گفت: فاصله مشکل يك فرد و راه نجات او از آن مشکل برای هر شخصی به اندازه فاصله زانوی او تا زمین است.

آن دو مرد جوان گیج و آشفته از نزد او بیرون آمدند و در بیرون مدرسه با هم به بحث و جدل پرداختند. اولی گفت: من مطمئنم منظور استاد معرفت این بوده است که باید به جای روی زمین نشستن از جا برخاست و شخصا برای مشکل راه حلی پیدا کرد. با يك جا نشینی و زانوی غم در آغوش گرفتن هیچ مشکلی حل نمی شود.

دومی کمی فکر کرد و گفت: اما اندرزه‌های پیران معرفت معمولا بار معنایی عمیق تری دارند و به این راحتی قابل بیان نیستند. آنچه تو می گویی هزاران سال است که بر زبان همه جاری است و همه آن را می دانند. استاد منظور دیگری داشت. آن دو تصمیم گرفتند نزد استاد بازگردند و از خود او معنای جمله اش را بپرسند.

استاد با دیدن مجدد دو جوان لبخندی زد و گفت: وقتی يك انسان دچار مشکل می شود. باید ابتدا خود را به نقطه صفر برساند. نقطه صفر وقتی است که انسان در مقابل کائنات و خالق هستی زانو می زند و از او مدد می جوید. بعد از این نقطه صفر است که فرد می تواند برپا خیزد و با اعتماد به همراهی کائنات دست به عمل زند. بدون این اعتماد و توکل برای هیچ مشکلی راه حل پیدا نخواهد شد. باز هم می گویم فاصله بین مشکلی که يك انسان دارد با راه چاره او، فاصله بین زانوی او و زمینی است که بر آن ایستاده است.